



خانم کریستین مسون از کانال پنج تلویزیون فرانسه، در سال ۱۹۹۸ در ونیز در مورد فیلم "سکوت" یک مصاحبه ۱۶ دقیقه‌ای با محسن مخملباف انجام داده است که بعدها در سال ۲۰۰۰ به دلیل ویژگی این مصاحبه، با افزوده شدن دو پلان از فیلم سکوت به ابتدا و انتهای آن، خود به یک فیلم کوتاه مستقل به نام "چشمان بسته محسن" تبدیل شد و به عنوان یک فیلم فرانسوی راهی جشنواره‌ها شد. مصاحبه خانم کریستین مسون یک پلان کلوزآپ است و بعد از هر جمله مخملباف، سکوتی پیش می‌آید تا مترجم آن را به فرانسه ترجمه کند.

انتظار یک اتفاق که نمی‌دونم چیه.

مسون: منتظر یک حادثه‌ای هستی؟

مخملباف: یک حادثه طبیعی، مثل باران. وقتی آدم چشمش رو می‌بنده، طبیعت حضور بیش‌تری پیدا می‌کنه. وقتی باران می‌آد گویی طبیعت گریه می‌کنه و بعد انگار غم طبیعت می‌ره و شاد می‌شه. ولی وقتی آدم چشمش بازه، اینقدر طبیعت رو حس نمی‌کنه. وقتی چشم آدم بازه، جهان آنقدر پر رمز و راز نیست.

مسون: این نوع تمرینی که الان من یا شما دارم آیا شبیه همان

تمرینی است که شما با هنرپیشه‌ها می‌کردی؟

مسون: می‌شه عینکتو ور داری؟

مخملباف: بله. (عینکش را بر می‌دارد.)

مسون: می‌تونی چشم‌هاتو ببندی؟

مخملباف: بله. (چشم‌هایش را می‌بندد، اما پلک می‌زند.)

مسون: لطفاً در طول مصاحبه همواره چشم‌هاتو بسته نگهدار.

الان چی می‌شنوی؟

مخملباف: الان صدای دریا رو می‌شنوم. موسیقی موج دریا و صدای گفتگوی آدم‌ها رو مثل جیک جیک گنجشک‌ها. در واقع ترکیب موسیقی گفتگوی بشری و طبیعت. صدای لطیف نسیم و

مخملیاف: ما دو هفته چشم‌های این هنرپیشه رو با پارچه می‌بستیم و در خیابون‌ها می‌گردوندیم. بعد کم‌کم می‌خواستیم که خودش چشمش رو ببندد و راه بره. اول خیلی مواظب بود که زمین نخوره، بعد کم‌کم یاد گرفت که بدون چشم راه بره. من نمی‌خواستم اون عینک بزنه تا ما خیال کنیم که کوره. این بچه به نظر من بازیگر خوبی هم بود، برای اون که گدا بود. تقریباً همه گداها بازیگران خوبی هستند، برای آنکه بلدند نقش ترحم‌انگیزی بازی کنند و دل تماشاچیان خودشون رو به رحم بیارند. این طوری بود که اون بچه یاد گرفت کم‌کم از گوش‌هاش به جای چشم استفاده کنه. کسی که چشم‌هاشو می‌بندد، شبیه یک متفکر می‌شه. چون داره درباره صداها فکر می‌کنه. در واقع علائمی رو که گوشش می‌شنوه، تفسیر می‌کنه و هیچ وقت به قطعیت جهانی که می‌شنوه نمی‌رسه. کسی که با چشم‌هایش می‌بینه، فکر می‌کنه هر چه را می‌بیند همان است که دیده. آدمی که فقط می‌شنود، بیش‌تر فکر می‌کند که حقیقت اینطور است یا آنطور است یا طور دیگری است. پس نوی پرسپکتیو و نسبیت آن را می‌شناسد. آدمی که می‌بیند شاید زیاد تفسیر نکند و هر چه را می‌بیند فکر می‌کند، همان است که هست. گاهی چشم راز جهان را می‌گیرد. تمام فیلم‌های تخیلی یا فیلم‌های ترسناک از صدا خوب استفاده می‌کنند. سوررئالیزم صدا بیش‌تره. در واقع موسیقی هم پر رمز و رازتره، برای اینکه گوش ما می‌شنوه و ذهنمون کاملش می‌کنه. اگر صاحبخانه کسی بیاید دم خانه‌اش و از او اجاره خانه‌ای راطلب کند، آنقدر عجیب و غریب نیست تا وقتی که با صدای در زدن او را تهدید کند. داد، داد، داد.

مسون: وقتی که چشم آدم بسته است آیا می‌تونه در رابطه با سانسور معنایی داشته باشد؟

مخملیاف: بله می‌تواند معنی داشته باشد. وقتی که فیلم‌ها سانسور می‌شن، معنی‌اش اینه که به مردم گفته می‌شه چشم‌ها شونو به برخی از چیزها ببندند. البته گاهی به همین دلیل قدرت تخیل مردم بالاتر می‌رود. مثلاً در مورد سکس در جوامعی که زنها پوشیده‌ترند، تخیل جنسی بالاتر می‌ره. بالاخره دیدن و ندیدن دوجور زندگی کردنه. خیلی وقت‌ها چیزی که دیده می‌شه رازش پایان می‌پذیره. خیلی وقت‌ها هم یک چیزی که دیده می‌شه، راز جدیدی پیدا می‌کنه. شاید بشه گفت که شرق بیش‌تر از طریق گوشش زندگی کرده و شعر شنیده و غرب بیش‌تر از طریق چشمش زندگی کرده و تصویر دیده. تاریخ نقاشی، تاریخ غربه. مثلاً در سینمای ایران دیالوگ نقش مهمی برای تماشاچی ایرانی داره. چون مردم ایران عادت کردند همیشه از طریق گوششون حقیقت رو بشنوند. مردم ایران همیشه سخنرانی شنیده‌اند. ما در واقع غیر از یک دوره کوتاه که مینیاتور داشتیم، نقاشی‌مون تاریخ نداره. الان

سینمای ایران داره تاریخ تصویری ایران رو هم شروع می‌کنه. پیش از این ما تصویر رو از طریق شعرهایمان به کلام داشتیم. آنچه‌رو باید می‌دیدیم گفتیم و شنیدیم. مثلاً حافظ یک شعری داره:

خرمن سبز فلک دیدم و داس مه نو

یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

یعنی فلک رو به دشت سبزی تشبیه می‌کنه که گویی ماه چون داس آماده درو کردنشه.

مسون: سینمای ایران الان در غرب یک سینمای مد است.

مخملیاف: ممکنه فعلاً مد باشه، اما من فکر می‌کنم بیش‌تر از یک مده. یک موج است. همانطور که نئورئالیسم ایتالیا یک موج بود و همانطور که موج نوی فرانسه یک موج بود و این‌ها تأثیراتش برای همیشه بر روی سینمای جهان باقی خواهد ماند، سینمای ایران هم یک موج است و تأثیر خودش را روی سینمای جهان می‌گذارد. سینمای ایران به لحاظ واقعگرایی یک شباهتی به سینمای نئورئالیزم ایتالیا داره، ولی بیش‌تر به شعر ایران وابسته است و با آنکه مثل هر کار رئالیستی پایش روی زمین است، از تخیل شاعرانه به آسمان وصل می‌شود. به هر جهت سینمای ایران تصویری است که بشر شرقی می‌تونه به جهان امروز ارائه بده.

مسون: الان می‌خوام بهت بگم چشمانو باز کن و به محض آنکه چشمت رو باز کردی، احساسات رو توضیح بده.

مخملیاف: (چشم‌هاش را باز نمی‌کند و همچنان با چشم بسته حرف می‌زند.) همچنین زیادم احتیاج نیست چشممو باز کنم. آدم خوشش می‌آد همین جور چشاش بسته باشه و این عادتیه است که آدم‌هایی که به آن‌ها گفته شده چشم‌هاشون بسته باشه پیدا می‌کنن. کم‌کم آدم عادت می‌کنه از سانسوری که می‌شه لذت بیره. بعد آرام آرام یک مشکل سیاسی که سانسوره، به یک مشکل فرهنگی که خود-سانسوریه تبدیل می‌شه.

مسون: من خودم هم سعی کردم وقتی با تو مصاحبه می‌کنم چشم‌هامو ببندم، اما مدت زیادی نتونستم این کارو ادامه بدم.

مخملیاف: برای اینکه غرب با چشم باز زندگی می‌کنه، آدم‌های غربی بیرون‌گرا هستند و به چشم خیلی احتیاج دارن؛ اما شرق منو یاد بودا می‌اندازه. کسی که چشم‌هاش رو بسته و دستش را به سرش گذاشته و انگار داره به جهان درون خودش خداوار فکر می‌کنه؛ درست مثل یک جنین که از جهان بیرون از خودش بی‌خبره و برای او همه چیز به جهان خودش ختم می‌شه. (مخملیاف یکباره چشم‌هایش را باز می‌کند.) شاید شرق احتیاج داره چشمشو باز کنه (دوباره چشم‌هایش را لحظه‌ای می‌بندد.) و غرب احتیاج داره به مدت چشمشو ببندد و به صداهایی که از شرق می‌آد گوش کنه.